**اصول، جلسه 107: 11/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث این‌که آیا استصحاب با یقین و شک تقدیری هم جاری می‌شود یا شرط جریان استصحاب فعلیت یقین و شک هست. دو استدلال اصلی برای اختصاص استصحاب به یقین و شک فعلی ذکر شده بود. یکی ظهور ادله در فعلیت یقین و شک.

نکتة دوم بحث این‌که احکام ظاهریه در جایی که حکم ظاهری وصول نشده باشد تحقق ندارد. قوام حکم ظاهری به وصول است. ما در مورد این مطلب دوم چندان بحث نکردیم، و اشارة اجمالی به این مطلب کردیم اصلاً حکم چه واقعی باشد، چه ظاهری باشد متقوم به التفات به او هست. و با غفلت حکم چه ظاهری باشد، چه واقعی باشد حکم تحقق ندارد. بنابراین ما اینجور عرض می‌کردیم که منهای بحث این‌که شک فعلی باشد یا تقدیری باشد با این لفظ ما نمی‌خواهیم اصلاً تعبیر بکنیم. ما می‌گوییم یقین و شک باید ملتفتٌ الیه باشد. حالا یقینی که در افق نفس وجود دارد، آن بیانی که مرحوم آقای صدر دارند که می‌گویند یقین و شک می‌تواند در افق نفس موجود باشد، این آیا، این مطلب درست است یا نادرست، که فی الجمله هم درست است، این خیلی تأثیری در این نکته‌ای که ما در این بحث می‌خواهیم بگوییم ندارد، چون باید یقین و شک ملتفتٌ الیه باشد. و یقین و شک در افق نفس ولو وجود فعلی هم داشته باشند، به هر حال ملتفتٌ الیه نیستند و این شرط در مورد چنین یقین و شکی تحقق ندارد. اینجا دیدم آقای آسید محمد سعید حکیم در کتاب المحکم فی اصول الفقه یک سری نکاتی را متعرض شدند، به نظرم رسید در مورد نکات ایشان اشارة اجمالی بکنم مناسب باشد. آقای محمد سعید حکیم، ایشان می‌فرمایند که این‌که در دلیل دوم بر اختصاص حکم استصحابی به صورت یقین و شک فعلی به حقیقت حکم ظاهری استناد شده، این مطلب درست نیست. حکم ظاهری، حکم واقعی هر دوشان با در ظرف غفلت هم موجود هستند. و اختصاص ندارند به صورت التفات. که این با عرض ما تنافی داشت. حالا من. یک عبارتی ایشان دارند من عین عبارتشان را می‌خوانم.

«فإن‏ الوظيفة العملية الظاهرية كالتكليف الواقعي تقتضي في نفسها حركة المكلف و لو مع الغافلة عنها، و هما يشتركان في توقف فعلية تأثيرهما في الحركة على الالتفات» کتاب المحکم فی اصول الفقه، جلد ۵، صفحة ۹۱.

خب من این مطلب در کلمات مرحوم آقای صدر هم شبیه این وجود دارد، که کأنّه تکلیف صلاحیت باعثیت هم این مقدار که داشته باشد کفایت می‌کند و در صورت غفلت هم کأنّ صلاحیت و باعثیت دارد، این تعبیر می‌کند تقتضی فی نفسها حرکة المکلف. این تقتضی فی نفسها را شبیه همان تعبیر صلاحیت و باعثیت تعبیر هست، که البته صلاحیت و باعثیت را اینجور معنا می‌کنند که لو التفت المکلف الیه لتحرک، لامکن له التحرک و امثال اینها. ولی من نفهمیدم این، این‌که در صورت التفات مکلف می‌تواند تحریک پیدا کند، این چطور می‌شود که در ظرف غفلت اقتضای تحریک ایجاد می‌کند. وظیفة عملیة ظاهریه در ظرف غفلت هم اقتضاء حرکت مکلف دارد. این اقتضاء یعنی چی؟ آن تعبیری که آقای صدر هست که لو التفت الیه لو وصلت تکلیف الی المکلف. آن معنایش این است که تحرک عبد که تحریک مولا هم برای تحقق این تحرک عبد هست در ظرف وصول است. در ظرف ادای وصول تحریکی نیست، امکان تحریکی هم نیست. در ظرف غفلت و عدم وصول هیچگونه تحریکی از ناحیة مولا متصور نیست. این چجوری اینها تعبیر می‌کنند، من خیلی نفهمیدم. یک تعبیری در کلام آقای صدر هست که قبل از کلام آقا ضیاء، کلمات بزرگان دیگر هم باشد، تفکیک بین فعلیت و فاعلیت، که فعلیت تکلیف در ظرف غفلت و در ظرف عدم علم تحقق دارد، ولی فاعلیت تکلیف متوقف به التفات و امثال اینهاست. ولی خب من نفهمیدم اصلاً تکلیف غیر از آن فاعلیت، فاعلیت یعنی محرکیت بالفعل. حقیقت تکلیف غیر از آن محرکیت بالفعل چی است؟ حکم تکلیفی حقیقتش همان محرکیت و باعثیتی هست، اگر عبد، عبد ممتثلی باشد این به فعلیت برسد، نسبت به امتثال عبد خب یک، این‌که عبد عبد ممتثل باشد و امثال اینها، توقف دارد بر این‌که عبد ممتثل باشد. ولی نه، عبد ممتثل هم باشد، بخواهد امتثال هم بکند، امکان تحرک نداشته باشد، این را ما بگوییم تکلیف فعلی است، این را من اصلاً نفهمیدم این یعنی چی؟ و این. این است که وظیفة. بله اگر ما تکلیف را واجب تکلیفی را برگردانیم به واجب وضعی، همچنان که مرحوم آقای خویی در بعضی بیاناتشان حقیقت امر تکلیفی را به ذمه آمدن عمل برای مکلف می‌دانند. خب به ذمه آمدن اشکالی ندارد که برای شخصی که غافل هست به ذمه آمدن هم باشد. آن وقت اگر اینجوری هم باشد دیگر بسیاری. از شرایطی که آقایان شرط کردند، نمی‌دانم.

این بحث به ذمه آمدن اگر ما مطرح کنیم، می‌توانیم در ظرف غفلت بگوییم این به ذمه آمدن عنوان یک امر وضعی می‌توانیم تصویرش بکنیم، و خاصیتش هم یک سری خواصی که همین ذمه ممکن است داشته باشد را آن مصحّح جعل این به ذمه آمدن باشد. ولی ظاهر اوامر این است که می‌خواهد تحریک ایجاد کند. ظاهر حکم تکلیفی بعث و داعویت فعلیه است. و این داعویت فعلیه در ظرف غفلت نیست.

یک تعبیری در ادامة آن عبارتی که من خواندم آقای حکیم دارند.

«بل‏ الظاهر اشتراكهما في تبعيتهما لفعلية موضوعهما و لو مع الغافلة عنهما حكما أو موضوعا، تبعا لإطلاق دليلهما، و فرارا من محذور التصويب.»

ایشان می‌گوید اگر نسبت به حکم یا موضوع غفلت هم باشد، باز حکم فعلی می‌شود، تبعاً لفعلیة موضوعهما. و چون موضوعشان فعلی می‌شود، حکم هم فعلی می‌شود، دلیل بر این مطلب این است که دلیل اطلاق دارد. یک.

دو. اگر این را نگوییم به محذور تصویب دچار می‌شویم. حالا در مورد محذور تصویب این یک بحث مفصلی هست که اصلاً محذور تصویب چه مشکلی هست، مشکل، مشکل عقلی هست؟ یا تصویب مخالف اجماع هست، آیا اجماعی در این مسأله هست یا نیست، مخالف عقل هست یا نیست. دوری که اینجا تصویر می‌کنند درست، غفلت است. آنها را من بحث تصویب را نمی‌خواهم اینجا وارد بشوم، اجمالاً عرض بکنم که نه مشکل عقلی‌اش مشکلی هست، نه بحث اجماعی که اینجا تصور شده و ادعا شده درست هست و بحث تصویب به این شکلی که در کلمات متأخرین هست، در کلمات قدمای ما یک مقداری متفاوت هست. که همان شیخ طوسی در عُدّه در بحث تصویب تفاوت دارد با کلماتی که آقایان دیگر مطرح می‌کنند. حالا آن بحث‌هایش در جای خودش باید بحث بشود. این بحث تبعاً لاطلاق دلیلهما که ایشان مطرح فرموده، این اطلاق دلیل درست نیست. چون فرض این هست که تکلیف و امر برای باعثیت هست و در ظرف غفلت این باعثیت وجود ندارد. ظهور آن امر، حالا موضوعش، شماها ممکن است بگویید در این دلیل در موضوعش چیزی اخذ نشده باشد. ولی همین که عقل انسان حکم می‌کند که تحریک در ظرف غفلت از موضوع یا غفلت از حکم تحقق ندارد، و ظاهر دلیل این هست که در مقام تحریک هست، همین مقیّد دلیل هست. بنابراین اطلاقی دلیل ندارد.

آقای حکیم در ادامه این مطلب را ذکر می‌کنند که شاهد به این‌که حکم ظاهری در ظرف غفلت هم وجود دارد، آن این هست که اگر شخصی فحص از حکم واقعی کرده باشد به طور کامل، ولی از حکم ظاهری فحص نکرده باشد، و در مخالفت واقع قرار بگیرد، اینجا معذور نیست و معاقب هست، این هم به خاطر این هست که آن حکم ظاهریه در ظرف غفلت هم موجود هست. خب این را ایشان اینجوری بیان می‌فرمایند.

این را من عرض بکنم، این‌که ما می‌گوییم که حکم واقعی و حکم ظاهری در ظرف غفلت وجود ندارد، برای کسی هست که لو فحص لم یظفر ۱۴:۲۹ بالحکم. اگر فحص کند به حکم دسترسی پیدا نمی‌کند. و الا برای کسی که اگر تحقیق کند به حکم دسترسی پیدا می‌کند، آن حکم فعلی است. به دلیل این‌که باعثیت دارد، همین مقدار که. البته این نکتة کلی را هم عرض بکنم. ما تکلیف واقعی یا برای ایجاد انگیزه و دعوت در عبد هست. دعوت عبد هست و محرکیت عبد هست، یا برای اتمام حجت هست. لازم نیست تکلیف واقعی حتماً علت غائی تکلیف تحرک عبد باشد. تکلیف عصاة با علم شارع به این‌که این شخص عاصی هست، برای تحرک عبد نیست، بلکه برای اتمام حجت هست و این بحث اتمام حجت هم در این بحث باید در نظر گرفته بشود.

در مواردی که شخص برای اتمام حجت همین‌که تکلیف در معرض وصول باشد به نحوی که اگر مکلّف فحص کند به او می‌رسد، کفایت می‌کند برای این‌که اتمام حجت بشود. البته این فحص در شبهات حکمیه لازم هست. در شبهات موضوعیه چون فحص لازم نیست، حالا به ادلة خاص خودش که در جای خودش این تفکیک بین فحص در شبهات موضوعیه و فحص در شبهات حکمیه را اقتضاء می‌کند. در شبهات موضوعیه باید آن موضوع بالفعل واصل شده باشد تا تکلیف فعلیت پیدا کند. ولی در شبهات حکمیه همین مقدار که در معرض وصول باشد کفایت می‌کند. و در این مثالی که آقای حکیم مطرح می‌فرماید علتی که تکلیف فعلی هست به خاطر این هست که در معرض وصول به حیث لو فحص لظفر علیه. ولی اگر فحص نکرده ولی اگر هم فحص می‌کرد بهش ظفر حاصل نمی‌کرد، اینجا ما دلیل نداریم که شخص معاقب باشد. مگر حالا آن بحث عقاب تجری یک بحث دیگری هست. ولی عقاب معصیت اینجا نه، عقاب معصیت وجود ندارد. حالا صرفنظر از این بحث که نمی‌خواهم حالا وارد این بحث بشوم که آیا احکام ظاهریه عقاب دارند، یا عقاب ندارند. یا با پذیرش این‌که بالأخره احکام ظاهریه عقاب دارند یا امثال اینها. آن بحث این‌که نحوة عقاب آوری احکام ظاهریه را خیلی در این بحث دخالت نمی‌دهیم. چون به هر حال می‌شود یک جوری آن مشکلش را حل کرد.

به هر حال. به نظر می‌رسد که در جایی که. آقای حکیم در ادامه یک نکته‌ای را متعرض می‌شوند. می‌فرمایند که ما در صحیحة ثانیة زراره، آن صحیحة ثانیة زراره یک عبارتی دارد که ازش استفاده می‌شود که مکلّف. صحیحة ثانیه زراره این بود که شخص قبل از نماز شک کرده بود که لباسش پاک است یا پاک نیست. خب این شخص، قبلاً لباسش پاک بوده، حین ورود در صلاة به پاک بودنش لباسش توجه نداشته، با آن لباسی که مشکوک الطهارة و النجاسة هست وارد نماز شده. خب بعد از نماز متوجه شده که لباس نجس است. خب این بحث‌هایی اینجا بود که آیا این استصحاب قبل از نماز مصحّح عملش هست یا استصحاب بعد از نماز. آقای حکیم اینجا می‌خواهند بفرماید که لعل این روایت ناظر به همان استصحاب قبل از نماز هست. و این استصحاب قبل از نماز مصحّح عمل هست. ولو این مکلف نمی‌دانسته است که استصحاب در حقش جاری است. چون فرض این است که این مکلفی که این کار را انجام داده مسألة استصحاب را نمی‌داند. عمل انجام داده شارع مقدس می‌گوید این عملش واقعاً صحیح است. که ظاهرش این است که چه علم به جریان استصحاب داشته باشد، چه علم به جریان استصحاب نداشته باشد، این استصحاب در حقش جاری است. البته توجه می‌کنید اینجا نسبت به موضوعی که یقین و شک هست التفات داشته و حالا فعلیت داشته یقین و شک در حقش. یقین و شک در حقش فعلیت داشته، بنابراین بحث سر نسبت به حکم هست. از این روایت صحیحة ثانیة زراره استفاده می‌شود که همان حکم ظاهری که در متن واقع وجود داشته، به برکت اجزاء حکم ظاهری از حکم واقعی این صحت صلاتش را به دنبال می‌آورده. این هم کأنّه ناشی از همین هست که استصحاب در ظرف غفلت مکلّف از حکم هم جاری می‌شود. خب نسبت به موضوع هم همین است. غفلت مکلف از موضوع هم باشد استصحاب جاری می‌شود. البته در مورد یقین و شک این ما نمی‌توانیم یقین و شک را غفلت ازش تصویر کنیم. آن بحث سر خصوص این مطلب نیست. ولی بحث سر این هست که در حکم ظاهری غفلت از موضوع و غفلت از حکم مضر به اجرای حکم ظاهری نمی‌شود.

خب این هم یک بیان دیگری که در کلام آقای حکیم وارد شده. البته این بیان در صورتی می‌توانست مطرح باشد که ما صحیحة ثانیة زراره نص باشد، در این مطلب که استصحاب جاری در او، استصحاب به قبل از حکم است. معذرت می‌خواهم استصحاب قبل از اتمام نماز هست. استصحابی که در حین صلاة جاری بوده هست و به جهت اجزاء حکم ظاهری از حکم واقعی صلاة تصحیح شده. اما اگر ما آن استظهاری که در کلمات، از کلمات آقای صدر استظهار شده و حاج آقا هم بی میل نبودند به این استظهار که بگویند این ناظر به بعد از صلاة هست. خب این روایت به این بحث مربوط نمی‌شود، چون بالأخره بعد از صلاة که ما بخواهیم بگوییم حکم به صحتش می‌شود، آن مکلّف توجه به استصحاب پیدا می‌کند. با توجه به استصحاب نمازش تصحیح می‌شود. اگر توجه به استصحاب نداشته باشد نمازش را نمی‌تواند تصحیح کند. با التفات به استصحاب تصحیح نمازش به دنبال خواهد آمد. و آن دیگر ربطی به اجزاء حکم ظاهری که به مکلف واصل نشده از حکم واقعی به آن بحث‌ها ارتباطی ندارد.

این هم این مطلب. بعد به نظر می‌رسد که همین اشکال اصلاً می‌تواند قرینه باشد بر این‌که صحیحة ثانیة زراره مربوط به استصحاب بعد العمل هست. یعنی اگر ذاتاً هم این دلیل ظهور داشته باشد در این‌که بخواهد استصحاب قبل از عمل را بگوید. خود همین که استصحاب حین العمل اگر ناظر باشد باید در ظرف غفلت مکلف از جریان هم بگوییم استصحاب جاری می‌شود و در ظرف غفلت استصحاب خلاف است. با توجه به این‌که ظاهر ادلة استصحاب محرکیت هست و در ظرف غفلت محرکیت وجود ندارد، این خودش قرینه است برای این‌که این ناظر به استصحاب بعد العمل هست و بنابراین خود این ظهور، اگر ظهوری هم ذاتاً داشته باشد در این‌که ناظر به استصحاب حین الصلاة هست، آن ظهور از بین می‌برد، روایت را مربوط به استصحاب بعد الصلاة قرار خواهد داد. خب این، این مطلب.

آقای صدر یک بیانی دارند. حالا این یک تکه.

در بحث این‌که ثمرة این بحث کجا ظاهر می‌شود، یک نکته‌ای را آقای صدر در جایی که مکلّف یقین به حدث داشته، بعد غفلت برایش عارض شده. این فرض را، و این فرضی که مکلّف یقین به حدث داشته، بعد شک می‌کند که حدثش موجود هست یا حدثش موجود نیست، ایشان می‌فرمایند که در این صورت دوم ولو اوّل شک می‌کند، بعد از شک غفلت عارضش می‌شود و با غفلت وارد نماز می‌شود. ایشان می‌فرمایند این صورت دوم ولو غفلت دارد، اینجا شکش بالفعل موجود است در خزانة نفس. شک در خزانة نفس موجود هست و بنابراین ما اگر فعلیت شک را هم معتبر بدانیم، در این صورت دوم فعلیت شک موجود است. به خلاف صورت اوّل که اصلاً شکی حاصل نشده تا ما بگوییم که آن شک حاصل شده در خزائن نفس موجود هست.

آقای حکیم اینجا چند تا اشکال در واقع به فرمایش آقای، یعنی اشکال، حالا بگوییم دو تا اشکال به فرمایش آقای صدر دارند، و به بعضی از تکه‌های دیگر فرمایشات آقای صدر هم اشکالاتی دارند که می‌خواهم آنها را بحث کنم.

یک اشکال این‌که نه در شک افقش فقط ذهن هست و این معنا ندارد که بگوییم غفلت که عارض شد شک موجود است. خب اینجور نیست. این مطلب به نظر ناتمام می‌آید، در ذهن لایه‌های مختلف دارد. لایه‌های پنهان دارد، لایه‌های آشکار دارد. همچنان که من می‌گویم به این مطلب. این مطلب را می‌دانستم یادم رفته بود. همین تعبیر می‌دانستم ولی یادم رفته بود، یعنی دوباره الآن متوجه شدم، این همان مطلبی بود که قبلاً هم می‌دانستم، این‌که یادم می‌آید این معنایش این است که انسان یادش می‌آید. و این‌که یک صفت نفسانی جدیدی برای انسان حاصل می‌شود، همان صفت نفسانی قبل هست. در مورد یقین که خیلی روشن‌تر هست که یقین در لایه‌های پنهان ذهن انسان موجود هست. شک هم به نظر می‌رسد همین است. و این مطلب آقای صدر درست است که یقین و شک گاهی اوقات در لایه‌های پنهان می‌رود. البته عرض کردم گاهی اوقات ممکن است اینقدر غفلت شدید باشد که دیگر این کأنّه از بین رفته حساب بشود. ولی آن خلاف فرض ماست که اگر التفات کنیم شک می‌کنیم. یا اگر التفات کنیم یقین می‌کنیم. این‌که جاهایی که انسان متوجه بشود یقین کند یا متوجه بشود شک کند، این معنایش وجود یقین و شک در لایه‌های پنهان، لایه‌هایی از ذهن هست و اینجاها مطلب آقای صدر به نظر مطلب درستی می‌آید.

آقای حکیم یک اشکال دیگری اینجا مطرح می‌کنند. می‌گویند حالا فرض کنید که شما بگویید شک وجود دارد ولی مغفول عنه هست. شکی که اینجا دارد، شک نسبت به طهارت قبل از صلاة است. اما نسبت به طهارت حین الورود بالصلاة نسبت به آن شک ندارد. طهارت قبل الصلاة مغفول عنه هست. شک مغفول عنه هست. در حالی که اثر مال طهارت حین الصلاة است. این طهارة حین الصلاة از اوّل نبوده و مغفول عنه هم نیست. این اشکالی که ایشان اینجا مطرح می‌کنند.

ولی به نظر می‌رسد این مطلب درست نیست. ببینید، من اگر کسی شک دارد در طهارت لباسش. بعد این شک ادامه پیدا می‌کند تا حین صلاة. این شک همان شک قبلی است، این شک جدید است. فرض این است که همان شک قبلی حساب می‌شود. استمرار و بقای آن شک قبلی است. این‌که متعلّق شک ما تغییر بکند زماناً، این شک را متعدد نمی‌کند. به خاطر همین می‌گویم من در همین قاعدة استصحاب هم که شما می‌گویید من قبلاً یقین داشتم، حالا شک کردم به اعتبار این هست که به آن تغایر زمانی را ملاحظه نمی‌کنیم. می‌گوییم به همان چیزی که یقین داشتم به همان چیز شک کردم. چون بحث تغایر زمان را ملاحظه نمی‌کنیم. اگر شک استمرار هم داشته باشد، اینجا ولو مشکوکی که قبلاً بوده مال زمان سابق بوده، مشکوکی که الآن هست طهارت حین الصلاة است. ولی این همان شک تلقی می‌شود و استمرار همان شک سابق در نظر گرفته می‌شود. بنابراین اگر ما غفلت بگوییم شک وجود دارد. یک موقعی اشکال اوّل را مطرح می‌کنیم، می‌گوییم با غفلت شک می‌پرد. خب یک حرفی. ولی فرض این است که اشکال اوّل را ما نمی‌خواهیم مطرح کنیم. می‌خواهیم بگوییم با غفلت شک وجود دارد. شک که وجود دارد این همان استمرار شک سابق است دیگر. بنابراین این شک مغفول عنه الآن در افق نفس هم، کأنّ الآن اگر شک مغفول عنه وجود دارد دیگر. آن چیز را نباید شما در نظر بگیرید. تغایر تعدّد زمانی مشکوک، این‌که قبلاً آن شکی که بهش غفلت بوده مربوط به زمان سابق است، آن یکی مربوط به زمان لاحق است، اینها را دیگر در این بحث نباید وارد کنید. اینجا این هم یک مطلب.

یک مطلبی در فرمایشات آقای صدر هست که ما هم قبلاً بهش اشاره کرده بودیم. آن این است که در جایی که ما قاعدة فراغ که می‌خواهیم جاری کنیم، قاعدة فراغ مربوط به جایی هست که شک بعد از عمل حادث شده باشد. اما جایی که شک قبل از عمل حادث شده باشد، این قاعدة فراغ جاری نمی‌شود. آقای صدر می‌فرمودند که، کأنّ این ولو شما بگویید با بروز غفلت شک از بین می‌رود، ولی بعد از نماز وقتی من شک می‌کنم، این شک عرفاً همان شک سابق تلقی می‌شود. کأنّ عرف اعادة معدوم را جائز می‌داند. این همان شک هست که در یک زمان معدوم شده، دوباره زنده شده، به این شکل.

آقای حکیم این را اشکال می‌کنند که نه، آن شک مربوط به یک چیز است، این شک دیگری هست و اینها دو تا شک هستند. ولی به نظر می‌رسد فرمایشات آقای صدر درست است و این شک همان شک است، با توجه به این‌که آن قید زمان را عرف ملحوظ نمی‌گیرد و همان چیز نمی‌کند. اینجا قید زمان هم، مشکل قید زمان هم نیست، چون متعلّق شک ما وجود طهارت حین الصلاة است. آن بحث قید زمان اینجا مطرح نیست. بله، این مطلب آقای صدر به نظر می‌رسد درست است و اینجاها این شک همان شک تلقی می‌شود و شک جدیدی تلقی نمی‌شود. حالا اگر ما شک را هم در افق نفس بگوییم باقی می‌ماند که در واقع به بحث اعادة معدوم هم وابسته نیست. علاوه بر این‌که ما استظهارمان این بود که طبیعی شک نسبت به شیء باید بعد از نماز محدث شده باشد. نه شخص شک هم که باشد به این بحث‌ها وابسته نیست، همچنان که مرحوم آقای حائری، حاج آقا مرتضی حائری در مبانی الاحکام هم به این حصه اشاره فرمودند. به نظر می‌رسد که از این جهت‌ها نمی‌شود به فرمایشات آقای صدر اشکال کرد و فرمایشات آقای صدر از این جهات تمام است.

حالا دیگر این بحث به نظرم نکتة خاصی ندارد. این دیگر از این بحث عبور می‌کنیم، می‌رویم بحث آینده

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان